محمدرضا تاجیک استاد علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی :

عمده مشکلات از خود دولت‌ها برمی خیزد

استاد علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی گفت: دولت‌های ما در آیینه نقد خود را ببینند و محاسبه نفس داشته باشند و ببینند کجا راه را غلط رفتند. تا دیر نشده اگر این امکان را دارند، دوباره به مسیر برگردند و اگر می توانند دولت متفاوت و کارآمدی و طرح نویی در عرصه سیاست‌ورزی دراندازند. تا دیر نشده و طبیعت جامعه عوض نشده است، دولت‌ها به مسیر اصلی برگردند و این ممکن نمی‌شود مگر اینکه خود دولت‌ها تلاش کنند که کمتر حکومت کنند و به کمتر حکومت کردن راضی شوند.

سرویس سیاسی– محمدرضا تاجیک در گفت‌وگو یی، با بیان این‌که دولت چیزی نیست جز کارکرد و کارویژه‌اش و این کارکرد و کارویژه باید کارآمد باشد و گرنه ما با یک نام مواجه هستیم نه بیشتر، اظهار کرد: دولتی کارآمد است که امکان و استعداد این را دارد که منطقه‌الفراغی ایجاد کند برای بازی و بازیگری سوژه‌های متفاوت و متکثر سیاسی. این دولت می‌تواند دامن خود را جمع کرده و فضاهایی ایجاد کند که دیگر کنشگران سیاسی بتوانند هم‌عرض او وارد فعالیت شوند. دولت کارآمد، تکثر و بازی در میان نیروهای متکثر، منطق مناسبات میان نیروهای متکثر و رقابت و چالش این نیروها با هم را می‌داند. وی در ادامه افزود: پذیرفته شده است که خود دولت‌ها یک نوع الیگارشی بسته ایجاد و نوعی توتالیتارسیم و استبداد را جاری می‌کنند و حیاتی مستقل از انسان‌ها پیدا کرده و به قول هانا آرنت خشونت مشروع را ایجاد می‌کنند. همه این‌ها پذیرفته شده است به این امید که این «شر کوچک» و «دیگری کوچک»، «شر دیگری بزرگی» را از سر مردم رفع کند ولی چه باید کرد زمانی که دولت در هیبت «دیگری بزرگ» ظاهر شده و «شر بزرگ‌تر» تبدیل می‌شود و در این شرایط دیگر با یک دولت مواجه نیستیم و بحث کارآمدی دیگر مطرح نیست.

متن کامل گفت وگوی محمدرضا تاجیک درباره عوامل ایجاد ناکارآمدی و دلایل کارآمدی دولت‌ها به شرح زیر است:

کارآمدی یکی از اصلی‌ترین انتظارات جامعه از دولت‌ها است. علم سیاست چه تعریفی از دولت کارآمد دارد و چه مشخصه‌هایی برای این دولت در نظر می‌گیرد؟

من صحبت خودم را با این گفته بنیامین شروع می‌کنم، که می‌گوید بسیاری از شواهد، قرائن و مدارکی که مبتنی بر تمدن هستند، در عین حال مدارک و شواهد توحش هم هستند. من از این گفته بنیامن این استفاده را می‌کنم که بسیاری از شواهد و مدارکی که ما را به یک دولت به‌ویژه در جامعه و تاریخ ایران دلالت می‌دهند، شواهد و مدارک ناکارآمدی، بدکارکردی و کژکارکردی دولت هم هستند. اگر بخواهم فوکویی صحبت کنم، دولت یک مقوله و امری است که ذاتی ندارد و یک کلیت و تمامیتی نیست که قدرت در درون خودش انسجام گرفته باشد. به قول فوکو دولت عمدتا چیزی نیست جز یک اثر، یک نیم‌رخ و یک تصویر متحرک از دولتی‌سازی‌های مداوم، و به بیان دیگر، دولت قلبی ندارد چون یک منطق ثابت درونی ندارد و به یک معنا یک انگاره توخالی است و اگر بخواهیم درباره دولت سخن بگوییم باید در یک مناسبات پیچیده نیروها و در کارکردهای اجتماعی دولت صحبت کنیم و دولت چیزی نیست به جز مناسبات مختلف نیروها. با این مقدمه می‌خواهم بگویم که دولت چیزی نیست جز کارکرد و کارویژه‌اش و این کارکرد و کارویژه باید کارآمد باشد و گرنه ما با یک نام مواجه هستیم نه بیشتر و به تعبیری با یک دولت بدون دولت مواجه هستیم مثل کافدئین بدون کافئین و یوگای بدون یوگا.

آن چیزی که به دولت هویت و فلسفه وجودی می‌دهد کارکرد و کارآمدی‌اش است. جامعه انسانی دولت (این امری که ذاتی و عام نیست) را براساس قراردادی خلق کرده است و یک «شر کوچک» ایجاد کرده تا آنقدر کارآمد باشد تا سایه «شرهای بزرگ» را از جامعه برطرف کند. پذیرفته شده است که خود دولت‌ها یک نوع الیگارشی بسته ایجاد و نوعی توتالیتارسیم و استبداد را جاری می‌کنند و حیاتی مستقل از انسان‌ها پیدا کرده و به قول هانا آرنت خشونت مشروع را ایجاد می‌کنند. همه این‌ها پذیرفته شده است به این امید که این «شر کوچک» و «دیگری کوچک»، «شر دیگری بزرگی» را از سر مردم رفع کند، ولی چه باید کرد زمانی که دولت در هیبت «دیگری بزرگ» ظاهر شده و «شر بزرگ‌تر» تبدیل می‌شود و در این شرایط دیگر با یک دولت مواجه نیستیم و بحث کارآمدی دیگر مطرح نیست.

در جواب به پرسش شما درباره کارآمدی دولت خیلی مایل نیستم آن چیزی که در ادبیات مرسوم دانشگاهی به‌عنوان خوشه توصیفات کارآمدی دولت‌ها در نظر گرفته شده است را دوباره مورد بحث قرار دهم. از نظر من دولتی کارآمد است که امکان و استعداد این را دارد که منطقه‌الفراغی ایجاد کند برای بازی و بازیگری سوژه‌های متفاوت و متکثر سیاسی. این دولت می‌تواند دامن خود را جمع کرده و فضاهایی ایجاد کند که دیگر کنشگران سیاسی بتوانند هم‌عرض او وارد فعالیت شوند و بنابراین بحث من درباره دولت‌های نوپاتریمونیالیستی نیست که در طول خود شرایط بازیگری را ایجاد می‌کنند. من از دولتی صحبت می‌کنم که قدرت خود را در تمام ساحت‌ها گسترش نمی‌دهد و برخی ساحت‌ها را برای بازیگری سایر کنشگران سیاسی آزاد نگه می‌دارد. دولتی کارآمد است که اجازه می‌دهد انسان‌ها تبدیل به سوژه سیاسی شوند نه ابژه سیاسی و نه اینکه انسان‌ها ادامه و پژواک صدای او باشند، بلکه اجازه می‌دهد سوژه‌های خودآیینی شکل گیرند نه سوژه‌های دگرآیینی که فقط نگاهشان به دولت‌ها است به‌عنوان کسانی که تدبیرگر منزل و تدبیرگر جامعه هستند و سیاست‌ها و تدبیرهای کلان از آنِ دولت است و آن‌ها فقط باید منتظر تصمیم دولت باشند. دولت‌هایی کارآمد هستند که اجازه می‌دهند سوژه متولد شود. سوژه‌ای که به تعبیر زیبای فوکویی از این هنر برخوردار می‌شود که کمتر حکومت بشود و می‌تواند امتناع و تخطی کند از آنچه قدرت‌ها می‌خواهند که او آنگونه باشد و تلاش می‌کند که هم در درون خود تغییر ایجاد کند و هم در درون جامعه. این سوژه می‌داند اگر نتواند در درون خود تغییری ایجاد کند، نمی‌تواند در جامعه هم تغییر ایجاد کند و نمی‌تواند موجب تغییر در دولتمردان وسیاستمدارانش شود. دولت کارآمد این فضا را ایجاد می‌کند که سوژه متولد شود و تکثر و سوژه را سرکوب نمی‌کند. دولت کارآمد بدون آنکه تفاوت‌ها و تکثرها را در هم مستحیل کند، می‌تواند نظم، انتظام و قاعده‌ای را در پراکندگی ایجاد کند و این واقعیت را می‌پذیرد که طبیعت جامعه متکثر و متنوع است و می‌پذیرد در جامعه قومیت‌ها، زبان‌ها، هویت‌ها و خرده‌فرهنگ‌های مختلف وجود دارد و قرار نیست که جامعه تبدیل شود به یک کلیت واحد با یک زبان، منش و خوی واحد. چنین چیزی وجود ندارد. دولت کارآمد، تکثر و بازی در میان نیروهای متکثر، منطق مناسبات میان نیروهای متکثر و رقابت و چالش این نیروها با هم را می‌داند. دولت کارآمد اجازه می‌دهد انسان‌ها رابطه شبانکارگی را به‌هم بریزند. در تاریخ ما دولت‌ها به تعبیر فوکو رابطه شبانکارگی با انسان‌ها داشته‌اند و انسان‌ها را سوژه منقاد خود می‌پذیرفتند و شبان تشخیص می‌داد که با «رمه» چگونه رفتار کند. به تعبیری دولتی کارآمد است که حداکثری نباشد و در قد و قامت «دیگری بزرگ» جلوه نکند و به تعبیر آلتوسر از قانون، اخلاق و دین «آپارتوس» نسازد و قانون را ابزار اعمال قدرت خود تبدیل نکند و رفتار قانونی، اخلاقی و انسانی داشته باشد و بتواند ارزش‌ها و امکانات را در جامعه مقتدرانه و عادلانه توزیع کند و اجازه دهد چرخش نخبگان صورت گیرد و از تمرکزگرایی فاصله بگیرد.

ما کمتر به این مسائل توجه کرده‌ایم و در تعریف دولت کارآمد عمدتا به سمت معیارهای کمی رفته‌ایم که مثلا دولت کارآمد باید تورم را کاهش دهد که البته این‌ها هم جزئی از کارآمدی دولت است اما تا چنین جامعه آزاد، چنین شهروند و چنین دولتی ایجاد نشود، اصلا با چیزی به اسم دولت مواجه نیستیم و فقط با یک نام تهی روبرو هستیم که دولت بدون دولت است و تنها خشم و شرّش نصیب جامعه می‌شود و آنجا که باید در و روزنه‌ای را بگشاید، خبری از دولت نیست. چنین دولت‌هایی به طور فزاینده‌ای وقتی نمی‌توانند به بخشی از راه‌حل تبدیل شوند به بخشی از مشکل تبدیل و درد بی‌درمان می‌شوند. دولت ناکارآمد دولتی است که نمی‌تواند بخشی از راه‌حل‌های مشکلات جامعه خود باشد و به قسمتی از مشکل تبدیل می‌شود و طبیعی است در این شرایط شکاف میان مردم و دولت‌ها عمیق و عمیق‌تر می‌شود و چنین جامعه‌ای به دلیل همین ناکارآمدی دچار تشتت شده و مستعد شورش‌ها و خیزش‌های مختلف می‌شود.

شما اشاره کردید که دولت‌ها مایل به ایجاد رابطه شبانکارگی هستند. با این حال ما مشاهده می‌کنیم که بعضا جامعه در مقابل تصمیمات دولت به خصوص در زمینه مسائل اقتصادی مقاومت می‌کند و راه خود را می‌رود. آیا اکنون می‌توان گفت دولت‌های ما موفق شده‌اند که رابطه شبانکارگی با جامعه داشته باشند؟

دولت‌ها در ایران همیشه رابطه شبانکارگی با مردم داشته‌اند حتی دولت‌های پساانقلابی تعریفی که از مردم می‌کنند عمدتا تعریف خاصی است و شامل مردمی که عاصی و ناقد دولت‌ها هستند، نمی‌شود بلکه مردم شامل کسانی است که رام‌شده و تاییدگر اقدامات دولت‌ها بوده و نسبت به قدرت دولت‌ها منفعل هستند و سایر مردم خیلی مردم محسوب نمی شوند. به قول بزرگی ما در جامعه ایرانی همواره دولت داشته‌ایم و دولت پدیده قدیمی است اما دولت درهیبت یک «دیگری بزرگ» ظاهر شده است یعنی گفتمانش در شکل ایدئولوژی ظاهر و تصمیماتش به صورت آیات محکم نازل شده است و عمدتا تولید نص کرده نه تولید متن.

جامعه هم در واکنش به دولت حرکت‌هایی بروز می‌دهد که در طول تاریخ به اشکال مختلف و پس از انقلاب هم این واکنش‌ها را به اشکال گوناگون دیده‌ایم. جامعه از رمه‌بودن خسته شده و به اشکال مختلف نشان می‌دهد که این نوع رابطه قدرت را نمی‌پذیرد و این موجب شده که سرمایه اجتماعی دولت‌ها هر روز ضعیف‌تر شود و چون دولت‌ها به تعبیر فوکویی حکومت‌مندی نمی‌دانند، هیچ تدبیری برای این مساله در نظر نمی‌گیرند. این دولت‌ها اینگونه هستند که هرکس قضیبش بزرگ‌تر باشد، قدرت‌اش بیشتر می‌شود نه اینکه هر دولتی که دانش، تجربه، علم و تدبیر منزلش بیشتر باشد، قدرتش بیشتر باشد.

دولت‌ها به یک معنای عامیانه بسیاری از آنان در نقش «گنده‌لات‌ها» بروز و ظهور می‌کنند و نه براساس دانش، تجربه و کارآمدی بلکه براساس مناسبات قدرت بر سر کار می‌آیند و چون دانش و تجربه لازم را ندارند به شکل دیگری می خواهند مدیریت خود را جاری کنند که در نتیجه شکاف، نارضامندی و ناکارآمدی را عمیق‌تر می‌کنند و اکنون تقریبا با بحران سرمایه اجتماعی مواجه هستیم به گونه‌ای که کمتر سراغ داریم که سرمایه اجتماعی یک دولت تا این حد نزول داشته باشد. این مساله سایه سنگین خود را بر انتخابات آتی می‌اندازد و مساله این است که سرمایه اجتماعی قابل ریکاوری شدن هست؟ و دولتی خواهیم داشت که با کارآمدی خود سرمایه اجتماعی از دست رفته را بازمی‌گرداند یا به سمت انتخاباتی با مشارکت حداقلی می‌رویم و دولت‌هایی که سر کار می‌آیند متکی به رای حداقلی خواهند بود؟

چرا دولت‌ها حداکثری شده‌اند؟ دولت حداکثری دچار چه کژکارکردهایی می‌شود؟

دولت‌های ما اگرچه در تاریخ معاصر چهره مدرن گرفته‌اند اما ماهیتی سخت سنتی داشته‌اند و در شکل «دیگری بزرگ» جلوه‌گر شده‌اند و در تمامی ساحت‌های زندگی انسان‌ها رسوب کرده‌اند و نه تنها قدرت آنها ناظر بوده است بر ابدان انسان‌ها بلکه بر اذهان انسان‌ها حکومت کرده و خواسته‌اند انسان‌ها به گونه‌ای بیندیشند، ببینند و رفتار کنند که آنها مایل هستند. بنابراین دولت‌های ما حریم خصوصی و عمومی را در هم نوردیده و در عرصه خصوصی هم حضور و فعالیت داشته‌اند و دغدغه این را داشته‌اند که انسان‌ها نه فقط در جلوت خود بلکه در خلوت خود چه رفتاری دارند. دولت‌ها این دغدغه را داشته‌اند که آیا مردم در ساعات فراغت خود به گفته‌های آنها از طریق رسانه‌ها در منزل گوش می‌دهند و تحت تاثیر آنها قرار می‌گیرند؟

نگاه دولت‌ها به تعبیر فوکو یک نگاه «سراسربینی» بوده است و با اینکه دولت‌ها سنتی بوده‌اند اما نگاه مدرن و پست‌مدرن «سراسربینی» داشته که چشم متکثرش همه جا پخش بوده و همه جا انسان‌ها را تحت کنترل داشته است حتی فضای فکری و خلوت انسان‌ها را، و از این رو، مردم مثل رمان ۱۹۸۴ ژرژ اورول احساس وجود یک برادر بزرگ می‌کنند و وقتی تلویزیون یا موبایل می‌بینند احساس می‌کنند تلویزیون و موبایل هم آنها را نگاه می‌کند و همه چیز انسان‌ها کنترل می‌شود. برای دولت‌های ما سخت است که حداقلی باشند. با تمام تلاشی‌هایی که شده است، دولت‌های ما کارتل و تراست‌های بزرگی هستند که تمام نبض اقتصادی جامعه در دست آنها می‌تپد و حتی بخش‌هایی که خصوصی هستند، در جایی وابسته منقاد است چون جامعه تبدیل می‌شود به یک عده‌ای که حکومت می‌کنند و علم سیاست در نزد آنهاست و عده‌ای که حکومت شده و تابع هستند. این نگاه وجود داشته است که سیاست میان دولت‌ها جاری شده و بیرون از دولت‌ها انسان‌ها سیاست می‌شوند. سیاست در ادبیات کلاسیک ما به عنوان «تنبیه» به کار برده شده است یعنی دولت‌هایی که با اعمال قدرت و تنبیه جامعه، جامعه را رام می‌کنند و سوژه مطیع و یکدست ایجاد می‌کنند که بهنجار و به‌قاعده می‌شود و آن می‌کند که دولت می‌خواهد و پژواک صدای دولت و ابژه میل او می‌شود.

دولت‌ها بیشتر به عنوان قوه قهریه بروز و ظهور داشته‌اند نه قوه عاقله و یک نوع سیاست ناقصه را در دستور خود داشته‌اند تا سیاست فاضله و به قول ادبیات کلاسیک ما دولت‌ها، دولت تغلب و ناقص هستند. ما کمتر تجربه دولت‌های فاضله داشته‌ایم که سیاست را به معنای دقیق آن می‌دانند، و می‌دانند که امر سیاسی پخش است و سیاست و قدرت امر متمرکزی نیست و در کنار هر قدرتی، مقاومتی وجود دارد و می‌دانند که سیاست وقتی معنا پیدا می‌کند که انسان‌ها به سوژه سیاسی تبدیل می‌شوند و خود می‌توانند تصمیم گرفته و نیک و بد و راه و چاه را خودشان تشخیص دهند نه اینکه کسی همواره آنها را به مسیری هدایت کرده و اگر راه کج رفتند، آنها را سیاست و تنبیه کند. شهر جایی است که سیاست در آن متولد شده است و شهر محل سیاست است ولی شهرهای ما حول «آگورا»ها شکل نگرفته است. آگورا میدان‌هایی در شهرهای یونان باستان بود که انسان‌ها به مثابه سوژه‌های آزاد در این میدان‌ها جمع شده و راجع به سرنوشت خود تصمیم می‌گرفتند ولی شهرهای ما پیرامون کاخ‌ها و نهادهای قدرت شکل گرفته‌اند و دولت‌ها اساسا اجازه نمی‌دادند که شهرها پیرامون آگوراها شکل بگیرد تا همه چیز در کاخ‌های قدرت متمرکز شود و از آنجا تصمیمات استخراج شود نه از جامعه. در این شرایط نباید توقع داشته باشیم که با دولت‌هایی مشابه دولت‌های غربی با تجربه آگوراها مواجه باشیم.

مشکلات ما از قبیل تورم بالا، رشد اقتصادی منفی، بیکاری، فسادهای مالی، شکاف دولت و جامعه، آسیب‌های اجتماعی یا حتی آلودگی هوا یا ترافیک که همیشه تداوم داشته و هر سال بیشتر هم می‌شود، ناشی از عملکرد دولت حداکثری است؟

شاید شوخی باشد اما گفتنش لازم است. مثل این است که از خدا بپرسی علت ضعف تو چیست؟ انتظار دارید خدا بگوید یک مشت انسان‌های شیطان هستند که اجازه نمی‌دهند من خدایی کنم؟ عوامل تاریخی و جغرافیایی وجود دارد که اختیار خدایی را از من گرفته‌اند و من دیگر چندان خدا نیستم.

دولت‌ها هم وقتی در شکل دیگری بزرگ جلوه می‌کنند، منشأ مشکل شده و در واقع از اوست که بر اوست. عمده مشکلات از خود دولت‌ها برمی‌خیزد. دولت‌ها از استعداد زیادی در بازنمایی و فرافکنی برخوردار هستند و رسانه‌ها و ابررسانه‌ها در دست آنهاست و رابطه مونولوگی هم با جامعه دارند و تلاش می‌کنند تا مردم عمده دلایل مشکلات را برون از دولت‌ها مشاهده کنند. من نمی‌خواهم دولت‌ها را جای خدا بنشانم و بگویم کسی نمی‌تواند ضعفی را از بیرون به آنها تحمیل کنند. به تعبیری دولت‌ها خدایگان کوچک هستند و افزون بر مشکلاتی که از خود آنها برمی‌خیزد و خیانتی که خود به خود می‌کنند، و افزون بر ناکارآمدی‌هایی که درون‌زاست، یک جبرگونه‌های محیطی، تاریخی، جغرافیایی و اقتصادی هم عمل می‌کنند که آنها را نمی‌شود نادیده گرفت. اینکه یک دولت در چه شرایطی بر سریر قدرت آمده و شرایط اقتصادی چگونه بوده است؟ عوامل خارجی و داخلی چگونه عمل می‌کنند؟ روحیه مردم چه حالتی دارد؟ شکاف‌های قدرت چگونه عمل می‌کند؟ آیا دولت از سرمایه اجتماعی برخوردار است یا خیر؟ همه این عوامل نقش‌آفرینی می‌کنند تا دولت‌ها ناکارآمد باشند.

با این حال در تحلیل نهایی همه این عوامل را به خود دولت‌ها برمی‌گردانم حتی بر این اعتقادم که عوامل بیرونی هم اگر تخریبی و بازدارنده عمل می‌کنند و جلوی کارآمدی دولت را گرفته و دولت را سترون، اخته، عقیم، لش و کرخت می‌کنند، آن هم از ناکارآمدی دولت است چون همه دولت‌ها با این پدیده‌ها مواجه هستند و قرار نیست آسمان سوراخ شود، دفعتا تاریخ ورق بخورد و جامعه حول حالنا الی احسن الحال شود و دولتی بیاید که هیچ مشکلی ندارد و نه ابر و باد و مه و خورشید در کار باشد، نه «بیم موج و گردابی چنین حایل» و نه «شب تاریک و بیم موج» وجود داشته باشد و دولتی در شرایطی بیاید که «سنگ‌ها آزاد و سگ‌ها بسته باشند» و همه چیز واضح و مبرهن و مهیا باشد. سیاست آنجا معنا پیدا می‌کند که امکان سیاست‌ورزی نیست و فضای ناممکن وجود دارد و جایی سیاست معنا پیدا می‌کند که «سنگ‌ها را بسته و سگ‌ها را آزاد» کرده‌اند و بحران و سختی وجود دارد و گرنه همگان تدبیرگر هستند.

دولت‌ها می‌آیند تا مشکلی را مرتفع کنند نه اینکه بگویند تحریم و مشکل وجود دارد. دولت پوزیسیون است نه اپوزیسیون. مشکل دولت‌های ما این بوده است که در صورت اپوزیسیونی نقش‌آفرینی کرده‌اند یعنی خودشان تورم و تلاطم در بازار بورس و ارز و شکاف‌های مختلف ایجاد کرده‌اند اما در نقش اپوزسیون ظاهر شده و همه چیز را به دست‌های نهان ارجاع می‌دهند. این دولت‌ها نمی‌پذیرند که مشکل هستند و به قول حافظ مشکل تویی، تو از میان برخیز. ژیژک داستانی از رئیس بزرگی می‌گوید که دم مرگ بیان می‌کند که گاهی کارآمدی در این است که کاری نکنید تا اوضاع همانی است باقی بماند. من می‌خواهم به دولت‌ها بگویم که بگذارید اوضاع همانگونه که هست بماند و کارآمدی شما در این است که اجازه ندهید که شرایط بدتر شود. نگذارید مردم بگویند دریغ از پارسال و چه می‌خواستیم و چه شد و همواره نسبت به گذشته در حالت نوستالژیک باشند که آن گذشته لزوما هم گذشته خوبی نیست ولی جامعه آن گذشته را یوتوپیای خود می‌داند. جامعه ایرانی یوتوپیای خود را در بازگشت به گذشته جستجو می‌کند نه در آینده.

گاه کارآمدی در این است که دولت تولید ناکارآمدی نکرده و برای اینکه یک بحران را حل کند، ده بحران دیگر ایجاد نکند و بگذارد اوضاع همانگونه که هست و طبیعت جامعه همان طبیعت اولیه باقی بماند. ژیژک می‌گوید طبیعت بعد از جنگ جهانی اول و دوم در سرزمین‌هایی مثل آلمان که زیاد در آنجا بمب منفجر شده بود، تغییر کرد و گیاهانی جدیدی در اروپا روییدند و طبیعتِ طبیعت تغییر کرد. طبیعت جامعه هم در اثر ناکارآمدی‌ها و بحران‌ها که عمدتا توسط قدرت‌ها ایجاد می‌شود، عوض شده و از طبیعت اولیه به طبیعت ثانویه تغییر می‌کند و دیگر نمی‌شود آن فرهنگ، عادت‌ها، خوی و منش و رفتار قبلی را به انسان‌ها دیکته کرد. جامعه ما در اثر تجربه دولت‌هایی که هر کدام ترزیق بحران کرده و روح و روان جامعه را به‌هم می‌ریزند و طبیعت اولیه جامعه را دستخوش تغییر می‌کنند، دارد دچار یک نوع حالت هیستریک و مازوخیسم و سادمازوخیسممی‌شود و از خودآزاری و دیگرآزاری لذت می‌برد و قاعده‌مندی را در بی‌قاعدگی جستجو می‌کند و دنبال لذتی می‌رود که حتی با درد و رنج همراه باشد. این یعنی وارد طبیعت ثانویه شده است که مشکل برمی‌گردد به کسانی که تدبیرگر جامعه هستند و نمی‌توانند از بار مسئولیت شانه خالی کنند.

چه راهکاری برای حرکت از وضع موجود به سمت وضع قابل قبول و ایجاد دولت‌های کارآمد وجود دارد؟

شاید راهکار برمی‌گردد به آگاهی و خودآگاهی جامعه. به یک معنا از ماست که بر ماست. یک رابطه معناداری میان قدرت‌ها و دولت‌ها و مردم وجود دارد و نمی‌شود یک حکومت با فرهنگی متفاوت با فرهنگ جامعه بر آن جامعه حکومت کند بنابراین باید به سمت و سویی برویم که به تعبیری که کانت به کار می‌برد و آن را طلیعه مدرنیته قرار می‌داد، از صغارت خودخواسته و دیگر خواسته خارج شویم و به بلوغی برسیم که از بازنمایی‌های زیبایی که برای ما ایجاد می‌شود خود را رها کرده، واقعیات را ببینیم و انتخاب‌های آگاهانه و درستی داشته باشیم و اسیر پروپاگاندای آستانه انتخابات و اسیر دیگری بزرگ نشویم و از این توانایی و استعداد برخودار شویم که خودمان تاریخ را آگاهانه و مسئولانه ورق بزنیم در غیر این صورت همواره می‌گوییم آنچه می‌بینیم را نمی‌خواهیم و آنچه می‌خواهیم را نمی‌بینیم و همیشه در شرایط نارضایتی به سر می‌بریم. وقتی جامعه به بلوغ و آگاهی می‌رسد، سیاست و سیاستمدارش هم تغییر می‌کند. مشکل جامعه ما این بوده است که همواره تلاش کرده‌ایم که با تغییر راس جامعه، قاعده هرم جامعه را تغییر دهیم. شاید باید به این تجربه سیدجمال‌الدین اسدآبادی یکبار برگردیم که آخر عمر گفت که من همه عمر تلاش کردم تا با اصلاح راس هرم، جامعه را اصلاح کنم اما اگر این وقت را مصروف می‌کردم که جامعه را از قاعده تغییر دهم تا الان موفق شده بودم. ما باید تلاش کنیم که تغییر جامعه را از ریزبدنه‌ها شروع کنیم و مناسبات و رفتارهای اجتماعی، فرهنگ عمومی و حالات و احوال مردم و خودمان را تغییر دهیم در این صورت سیاست و سیاستمداران ما هم تغییر می‌کنند در غیر این صورت این توالی را خواهیم داشت زیرا دیگری بزرگ را می‌طلبیم و وقتی در خیابان جمع می‌شویم تا تغییری ایجاد کنیم، دست طلب به «دیگری بزرگ دیگر»ی دراز می‌کنیم تا او مشکل اکنون ما را مرتفع کند. دنبال یک شاهزاده با اسب سفید هستیم تا بیاید ما را از این وضعیت نجات دهد.

به محض اینکه دیگری بزرگ دیگری می‌آید، دچار نوستالژی می‌شویم که چه می‌خواستیم و چه شد و صد رحمت به گذشته. در این توالی تاریخ ما باید گسست ایجاد شود. ما باید تغییرات اجتماعی را معطوف به آگاهی جمعی خود ایجاد کنیم نه اینکه طلب شاهزاده‌ای داشته باشیم که برای ما آزادی بیاورد. چنین اتفاقی هیچ گاه برای ما رخ نداده است. ما شش هزار سال سابقه تاریخی داریم و شما یک مقطع خاص تاریخی نشان دهید که آن شاهزاده‌ای که آمده، توانسته است آنچه مردم می خواستند را برآورده کند.

من آرزو می کنم شرایطی فراهم شود که دولت‌های ما در آیینه نقد خود را ببینند و محاسبه نفس داشته باشند و ببینند کجا راه را غلط کردند. تا دیر نشده اگر این امکان را دارند، دوباره به مسیر برگردند و اگر می‌توانند دولت متفاوت و کارآمدی و طرح نویی در عرضه سیاست‌ورزی دراندازند. تا دیر نشده و طبیعت جامعه عوض نشده است، دولت‌ها به مسیر اصلی برگردند و این ممکن نمی‌شود مگر اینکه خود دولت‌ها تلاش کنند که کمتر حکومت کنند و به کمتر حکومت‌کردن راضی شوند. در غیر این صورت در کلام آخر بوی خوشی نمی‌شنوم از این اوضاع.

جبار کوچکی‌نژاد فعال سیاسی اصولگرا:

رئیسی بالای ۷۰ درصد نامزد ۱۴۰۰ می‌شود

سرویس سیاسی– فعال سیاسی اصولگرا گفت: بعد از آقای رئیسی پراکندگی آرا را شاهد خواهیم بود چون همه مدعی هستند و روی هیچ کدام آنها در جریانات سیاسی اصولگرا و عموم مردم وحدت نظری وجود ندارد.

پیروزی انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ برای اصولگرایان گرچه ساده به نظر می رسد اما آرایش نهایی صحنه هنوز مشخص نیست.

جبار کوچکی‌نژاد درباره سناریوهای انتخاباتی اصولگرایان گفت: با توجه به شرایط کشور در حوزه اقتصادی، آزمون و خطا آسیب جدی به نظام می زند بنابراین معتقدم این دوره از رقابت سیاسی مانند زمین کشتی می ماند که باید افراد فنی و خُبره وارد شوند تا بتوانند بخش های مختلف اجتماعی را همراه خود داشته باشند.

وی با اشاره تلاش های دلسوزان نظام برای اجماع روی یک نامزد، افزود: اگر آقای رئیسی بیاید این اجماع بین جریانات اصولگرایی اتفاق می افتد، در غیر این صورت روی هیچ گزینه ای حتی اجماع ۶۰ تا ۷۰ درصدی نیز اتفاق نمی افتد، بر این اساس اصولگرایان دچار مشکلات داخلی می شوند و زمان انتخابات احتمال شکنندگی و بروز انشقاق میان آنها بیش از حد خواهد بود.

این فعال سیاسی درباره احتمال درخواست رسمی اصولگرایان از سیدابراهیم رئیسی برای کاندیداتوری، یادآور شد: شرایط نظام ایجاب می کند که این وحدت و اجماع برقرار شود و نگرانی های سیاسی را به حداقل برساند. ضمن آنکه مردم نیز انتظار دارند شرایط برای اجماع میان اصولگرایان به وجود آید و اوضاع ختم به خیر شدن فراهم شود. وی افزود: تقریبا الان این مطالبه گری به صورت حضوری و غیرحضوری برای کاندیداتوری آقای رئیسی وجود دارد و این ندای واحد در حال اعلام است که ایشان پا به عرصه انتخابات ریاست جمهوری بگذارد.

عضو شورای مرکزی فراکسیون اصولگرایان مجلس درباره شانس سایر گزینه های مطرح در جریان اصلاحات اظهار کرد: الان تمرکز روی یک گزینه است و اگر او نیاید، دیگر وضعیت قابل پیش بینی نیست که چه اتفاقی در صحنه سیاسی کشور رخ دهد.
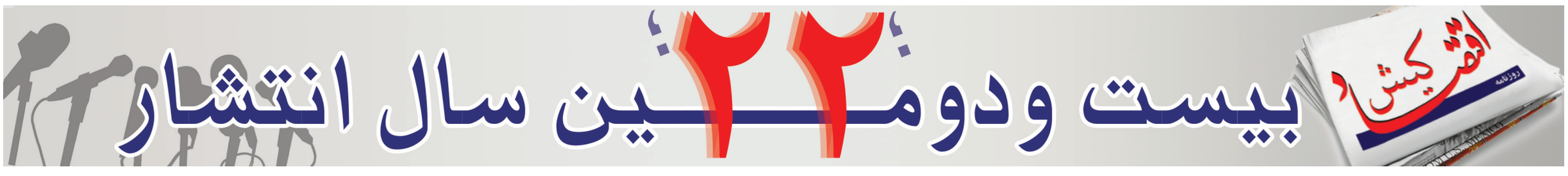
وی توضیح داد: بعد از آقای رئیسی پراکندگی آرا را شاهد خواهیم بود چون همه مدعی هستند و روی هیچ کدام آنها در جریانات سیاسی اصولگرا و عموم مردم وحدت نظری وجود ندارد. باید ببینیم وقتی تکلیف کاندیداتوری رئیسی روشن شد چه اتفاقی می افتد. در مجموع معتقدم آقای رئیسی بالای ۷۰ درصد می آید و نامزد انتخابات ریاست جمهوری می شود.